

رساله در ردّ صوفیه

(درایت نثار در نکویش مخالفت ائمه اطهار)

(در مراحل جنبش و منازل قرار)



محمد علم الهدی فرزند فیض کاشانی
(۱۰۳۹ - ۱۱۱۵)

به کوشش
رسول جعفریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله در ردّ صوفیه

(درایت نثار در نکوهش مخالفت ائمه اطهار

در مراحل جنبش و منازل قرار)

(تألیف در سال ۱۱۰۷ در قمصر کاشانی)

محمد علم الهدی فرزند فیض کاشانی

(۱۰۳۹-۱۱۱۵)

به کوشش

رسول جعفریان

بهار ۱۳۹۷

سرشناسه	: علم الهدی، محمد بن محسن، ۱۰۳۹-۱۱۱۵ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: رساله در ردّ صوفیه: (درایت نثار در نکوهش مخالفت ائمه اطهار در مراحل جنبش و منازل قرار) (تألیف در سال ۱۱۰۷ در قمصر کاشان)/ محمد علم الهدی؛ به کوشش رسول جعفریان
مشخصات نشر	: قم: نشر مورخ، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۵ ص.
شابک	: ۹۷۸۶۰۰۹۸۶۶۲۷۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: رساله رد صوفیه
موضوع	: تصوف -- رده‌ها
موضوع	: Sufism -- Controversial literature
موضوع	: تصوف -- آداب و اعمال
موضوع	: Sufism -- Exercises and practice
شناسه افزوده	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - Jafariyan, Rasul
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ۷۷۵/۲/۲۹۵ BP
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۸۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۰۱۴۸۵



رساله رد صوفیه

(درایت نثار در نکوهش مخالفت ائمه اطهار در مراحل جنبش و منازل قرار)

(تألیف در سال ۱۱۰۷ در قمصر کاشان)

محمد علم الهدی فرزند فیض کاشانی

به کوشش: رسول جعفریان (استاد دانشگاه تهران)

تاریخ نشر: بهار ۱۳۹۷

نشر مورخ: قم، ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵

تیراژ: ۵۰

فهرست

مقدمه مصحح	۹
مقدمه مؤلف	۵۱
آغاز سخن	۵۱
گفتار نخستین: در وجوب تمسک و اعتصام به حبل اطاعت ائمه انام علیهم السلام	۵۳
فصل [در لزوم تمسک به اهل بیت]	۵۴
فصل [عبادات بدون حبّ اهل بیت، بی ثمر است]	۵۵
گفتار دوم: در لعن معاندان ائمه انام و تغییر دهندگان شعائر اسلام	۵۹
فصل [فعالیت منافقان در روزگار رسول]	۶۰
فصل [چرا از رفتن همراه سپاه اسامه تخلف کردند؟]	۶۲
فصل [عدم اطاعت از دستور رسول (ص) برای نوشتن آنچه خواست بنویسد]	۶۳
فصل [رها کردن امامت و رفتن دنبال خلافت]	۶۵
فصل [صوفی از کی پدید آمد؟]	۶۶
فصل [ریا کاری صوفیان]	۶۸
[حکایت یکی از صوفیان]	۶۸
فصل [واصلان تکلیف شرعی ندارند، و حکایاتی در این باب]	۷۰
فصل [صوفیان اهل بدعتند]	۷۲
فصل [خبری درباره کسی که دینی ساخت تا مردم را فریاد]	۷۳
گفتار سوم: در نکوهش سکوت و آرام به هنگام ظهور بدعت در شرایع اسلام	۷۵
فصل [آثار عدم مبارزه با بدعت]	۷۶
فصل [چگونه تر و خشک با هم می سوزند]	۷۷
فصل [قدم بعد: پرهیز از همنشینی با اهل بدعت]	۷۸
فصل [نقد باور صلح کل صوفیان]	۸۰
فصل [لعن کردن دیگران از نگاه صوفیه]	۸۱
فصل [چه کسی استحقاق لعن دارد؟]	۸۲

فصل [باید دعا کرد و از خداوند خواست]	۸۳
گفتار چهارم: در ستایش ذکر پروردگار و اشعار به اختلاف اصناف اذکار	۸۵
فصل [فضیلت یاد مداوم خدای تعالی در روایات]	۸۶
فصل [فضیلت ذکر پروردگار]	۸۷
فصل [ذکر مداوم]	۸۸
فصل [انواع ذکر پروردگار]	۸۹
فصل [شکر نعمت‌های الهی]	۹۰
فصل [نمازهای واجب و مستحب، در حکم ذکر خدا]	۹۱
فصل [پرهیز از مکروهات از مناهی]	۹۲
فصل [برافروختن آتش توبه پس از انجام گناه]	۹۳
فصل [سرآمد ذکر، یاد خدا در وقت انجام کارها]	۹۴
فصل [تفکر در صنع الهی، مصداق ذکر الله است]	۹۵
فصل [آداب تفکر در صنع طبعی الهی]	۹۷
فصل [عظمت آفرینش]	۹۸
فصل [بنای زیبای جهان و دلالت آن بر وجود خدا]	۹۹
فصل [اجتناب از دنیا، تفکر رازنده می‌کند]	۱۰۰
فصل [تفکر در ست ریشه آرزوهای پوچ را بر باد می‌دهد]	۱۰۱
فصل [توصیه به آموزش علم]	۱۰۳
فصل [علم دین و دنیا]	۱۰۵
فصل [علم دین، ریاکارانه باشد، مضرّ است]	۱۰۶
فصل [تفکر باید ما را به «آرامگاه اعتدال» رساند]	۱۰۸
فصل [صبر و بردباری بر رعایت اعتدال]	۱۰۹
فصل [بردباری و اهمیت آن]	۱۱۰
فصل [باز هم آموختن و تأمل در آفرینش و کسب علم]	۱۱۱
گفتار پنجم: در نکوهش حرکات ناهنجار در مقام یادآوری داور بردبار	۱۱۳
فصل [انواع احکام از واجب و مستحب و...]	۱۱۴
فصل [بدعت‌های اختراعی صوفیان]	۱۱۶
فصل [حدیث رسول در پرهیز دادن افراتیان در امر ذکر]	۱۱۷

فصل [ذکر آهسته و آرام، و پرهیز از فریادهای مستانه و رقص های زنانه]	۱۱۹
فصل [ذکر خفی و آنچه مبتدعان صوفی انجام می دهند]	۱۲۰
فصل [رفتار صوفیان قابل قبول نیست]	۱۲۱
فصل [در حرمت غنا]	۱۲۳
فصل [صوفیه و غنا]	۱۲۴
فصل [شعر خوانی صوفیان و آثار منفی آن]	۱۲۶
فصل [چرخ زنی صوفیان، سبب بی حیایی آنان]	۱۲۷
فصل [باز هم در نقد فریاد کشی های صوفیان]	۱۲۸
فصل [صوفیان و جنون ادواری به اسم آشفتگی و شیدایی]	۱۳۰
فصل [هیچ خبری که دلالت بر تمایل رسول و آل به وجد و حال باشد، نداریم]	۱۳۱
گفتار ششم: در تخریب صوفیان خیره سر به تقریب اقوال حيله گر و اعمال فتنه گستر	۱۳۳
فصل [ابن عربی گوید: از خداوند نخواستم امام زمانم را به من بشناساند]	۱۳۴
فصل [بدعت پیر نهادن در صوفیه]	۱۳۶
فصل [در غیبت علما تعیین شده اند نه پیر صوفیان]	۱۳۷
فصل [نقد چله نشینی صوفیان]	۱۳۹
فصل [نقد بطالت پیشگی صوفیان به اسم زهد]	۱۴۰
فصل [اندر مفهوم توکل و نسبت آن با اسباب و علل عادی]	۱۴۲
فصل [توکل و عدم منافات آن با توجه به علل مادی]	۱۴۴
فصل [توکل در معنای صوفیانه باعث توقف تعیش و زندگی است]	۱۴۵
فصل [توکل خانه نشین و توطن مسجد گزین را ستودن، سخنی است ظاهر الفساد]	۱۴۷
فصل [باز هم درباره توکل فروشان و گسترش فرهنگ گدایی]	۱۴۸
فصل [روایاتی در تحریک به کار دنیوی و زندگی]	۱۵۰
فصل [سخنان صوفیان در میان مردم ما هم اثر گذاشته است]	۱۵۲
فصل [برخی از حکایات صوفیان در باب توکل افراطی]	۱۵۳
فصل [زاهد حقیقی کیست؟ نظر صوفیان چیست؟]	۱۵۶
فصل [ثروت و دولت برخی از انبیاء نافی روش صوفیان]	۱۵۸
فصل [زهد واقعی چیست؟]	۱۵۹
فصل [حکایت امام صادق ^(ع) و صوفیان در کتاب کافی]	۱۶۰

- فصل [گفتگوی سفیان ثوری و امام جعفر صادق^(ع)]..... ۱۶۲
- فصل [معنای دنیا خواهی از دید صوفیان و مکتب امامان^(ع)]..... ۱۶۳
- فصل [اصحاب ائمه^(ع) روش صوفیانه نداشتند]..... ۱۶۵
- فصل [ادعای خوارق عادات از صوفیه]..... ۱۶۷
- فصل [صوفیان مخالف تعصب مذهبی اند]..... ۱۶۸
- فصل [فیض کاشانی و تصوف]..... ۱۷۰
- فصل [گفته‌های فیض بر ضد صوفیان در کتاب بشارة الشیعه]..... ۱۷۳
- فصل [عباراتی از والد گرامی از کلمات الطریقه در نقد صوفیان]..... ۱۷۴
- فصل [گفتاری دیگر علیه صوفیان از مؤلف]..... ۱۷۶
- انجام کتاب در تحذیر احباب از پندار ناصواب..... ۱۷۹
- [تہمت زدن به دیگران ممنوع]..... ۱۷۹
- فصل [نباید به عالمان اهل زندگی، تہمت دنیاگرایی زد]..... ۱۸۱
- فصل [نباید بی جهت مشتی پشمینه پوش معتقد را متهم کرد]..... ۱۸۲
- فصل [نبی از اتهام تصوف به دیگران به مجرد خیالات و اوهام]..... ۱۸۵
- فصل [خاتمه سخن]..... ۱۸۶

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مصحح

خاندان فیض کاشانی یکی از خاندان‌های ممتاز دوره صفوی است که میراثی عظیم و گرانبها از آنان برجای مانده است. درباره آنها بارها گفته و نوشته شده و این بنده خدا هم در کتاب سیاست و فرهنگ روزگار صفوی، در جای جای این کتاب، از او، فرزندان و برخی از برادرزادگانش یاد کرده‌ام. در میان فرزندان وی، محمد علم الهدی، زبده گی خاصی دارد و آثاری با ارزش از او برجای مانده است. کتاب معادن الحکمه فی مکاتیب الائمة^(ع) او از جمله با ارزش اوست که به خوبی توسط مرحوم احمدی میانجی تحقیق و به چاپ رسیده است. بنده توفیق چاپ رساله بلند او با عنوان «عبرت نگار در ستایش علمای درایت نثار» را داشتم که در یادنامه آیت الله ابراهیم امینی منتشر شد. آن رساله، درباره علم و جایگاه آن نوشته شده و از نظر بنده که علاقه‌مند به بحث تاریخ علم بودم، اثری با ارزش و گرانبها بود. محمد علم الهدی، در سال ۱۰۳۹ به دنیا آمده و به سال ۱۱۱۵ درگذشت. رساله عبرت نگار، در سال ۱۱۰۰ در قمصر نوشته شده، و رساله حاضر «رد صوفیه» که متأثر از آن اثر هم هست، باز در قمصر، اما هفت سال بعد، به سال ۱۱۰۷ نوشته شده است. هر دو رساله از روزگار خود او باقی مانده است. خط علم الهدی را می‌شناسیم و این دو نسخه که خط نسخ زیبایی دارد باید کسی برای او و به دستور او نوشته باشد. یادداشت‌هایی از خود او در پایان آن هست. این روش در کتابهای دیگری از او هم دیده می‌شود. اما در بخش نثر، که باید متخصصان نظر دهند، نثری مصنوع دارد که حاوی دقایق ادبی و نکات تازه‌ای است که گرچه خواندن آن را سخت کرده، اما زمینه و زبان را برای یک نگاه تحلیلی فراهم کرده است. به نظر بنده، ذهن تحلیلی علم الهدی بسیار دوست داشتنی است، عقلی که ما در مباحث اجتماعی به آن نیاز داریم و کم‌ظاهر شده، اما مع الاسف، از بس نثر او ویژه است، چندان محل توجه واقع نشده است.

کتاب عبرت نگار درباره علم و عالمان و اخلاقیات مربوط به آنان است، و این اثر رساله‌ای بلند در رد بر صوفیه است که گاه از عبارات رساله عبرت نگار هم در آن استفاده کرده است. بسیاری از تعابیر ادبی که در این دو رساله بکار رفته، شباهت به یکدیگر دارد و هر دو نشان از تعمد وی در ساختن نثری خاص است که حاوی کلمات کم استعمال، تشبیهات شگفت، استفاده از ترکیب‌های عربی غیر متعارف در فارسی و حتی شاید عربی و بیشتر قدیمی است. نثر مصنوع وی هیچ ربطی به آثاری که در تاریخ نثر فارسی شناخته شده است، ندارد، و به نظر برای کسانی که علاقه‌مند به نثرهای خاص در فارسی قدیم هستند، منبع جالبی است.

اما چرا نگارش در رد صوفیه: رساله در نقد صوفیه، در ادامه ادبیاتی است که کم و بیش از ابتدای دولت صفوی به راه افتاد و با فراز و نشیب به اواخر قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم رسید و در این مرحله با جدیت بیشتری دنبال شد. این ادبیات بر محور ایجاد جدالی است بر ضد صوفیه که پیش از عصر صفوی، گفتمان غالب در ایران بودند و با آمدن صفویان و فقیهان عرب، زیر فشار قرار گرفتند. مسیر این ادبیات را در چندین مقاله مفصل در کتاب سیاست و فرهنگ روزگار صفوی مورد توجه قرار داده و آثار زیادی را از متون چاپ شده و نشده، مرور کردیم. دیگران هم مطالبی نوشته‌اند. رساله علم الهدی، اثر دیگری است بر ضد صوفیه که اوائل قرن دوازدهم نوشته شده است. شگفت، همان طور که مرحوم مجلسی، پدری داشت که اخباری و همزمان علاقه‌مند به عرفان بود، علم الهدی هم، پدرش متعلق به همان مکتب عرفانی بود که پیش از آن، شیخ بهایی و میرفندرسکی و حتی میرداماد و ملاصدرا، تعلق خاطر به آن داشتند. هم مجلسی و هم علم الهدی، در موج جدید ضد صوفیه، آثاری علیه تصوف نوشتند. توان گفت که پدران اینها هم تلاش کردند تکلیف خود را از صوفیه جدا کرده و همزمان علائق عرفانی خود را حفظ کنند. باید بیفزایم که علم الهدی، هم در این رساله، ضمن آن که به تفصیل علیه صوفیه نوشته، در بخش‌های پایانی تلاش می‌کند، جریانی از زهد و عرفان را از اتهامات معمول در این دوره پیراسته کرده و از آنان دفاع کند. این کاری است که البته مجلسی به این معنا نکرده است.

این کتاب در یک مقدمه، شش گفتار، و یک انجام، ترتیب یافته و هر گفتار، چندین

فصل دارد. مقدمه درباره علت تألیف کتاب است،

گفتار اول در وجوب تمسک به حبل اطاعت از امامان^(۴).

گفتار دوم در لعن معاندان ائمه انام و تغییر دهندگان شعائر اسلام

گفتار سوم در نکوهش سکوت و آرام به هنگام ظهور بدعت در شرایع اسلام

گفتار چهارم در ستایش پروردگار، و اشعار به اختلاف اصناف اذکار

گفتار پنجم در حرکات ناهنجار در مقام یادآوری داور بردبار

گفتار ششم در تشریب صوفیان خیره سر به تقریب اقوال جلیله گر و اعمال فتنه گستر

انجام در تذخیر احباب از پندار ناصواب.

در اینجا سعی می‌کنیم گزارش اندیشه‌های وی را در این باب ارائه دهیم، هرچند چنان که گذشت، نثر کتاب به قدری مصنوع و پیچیده است گاه استخراج نظام فکری وی، دچار مشکل می‌شود.

وی در مقدمه کوتاه کتاب دو نکته را می‌آورد:

اول، درباره علت نگارش این اثر گوید که خواسته است تا «رساله واضحة الدلالة نویسد، در لعن و طعن جماعت صوفیه که تابع معاندان اهل بیت پیغمبرند در بوادی ضلال بعید؛ و مبتدع حرکات فتنه گسترند در بسیاری از موارد وعد و وعید». این هدف نگارش این کتاب است که به آن وفادار مانده است.

دوم آن که وی تأکید می‌کند که این متن را به فارسی خواهد نوشت و طبعاً روایاتی را هم که خواهد آورد، متن فارسی‌اش را خواهد نوشت، چون «چون غرض آن بزرگ منش خرده دان از وضع این رساله، بهره‌مندی دوستان فارسی زبان است، مناسب چنان است که آنچه از اخبار ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - ایراد یابد، از ذکر الفاظ گهربار ایشان به ترجمه آن، به سیاق همین زبان اقتصار رود». هدف هم این است که «به ترجمه الفاظ روایات مطابق اقتضای سیاق همین لغت نگاشته ی کلک بیان شود تا فهم معنی مراد آسان باشد، و پسندیده سلیقه سخن سنجان؛ لیکن به نحوی که هیچگونه خلل به ادای حاصل مضمون نتواند رسانید، نه به علت تقدیم و تأخیر الفاظ و نه به اعتبار زیاده و نقصان».

گفتارهای شش گانه کتاب، تقریباً به صورت منطقی تنظیم شده و آنچه را که در ذهن

علم الهدی بوده، این که از کجا شروع کند و بحث را چگونه پیش ببرد، انعکاس می‌دهد. در گفتار نخستین، بحث از وجوب تمسک و اعتصام به حبل اطاعات امامان^(ع) مطرح شده و او با ارائه چند حدیث و روایت، نشان می‌دهد که دین درست همین است که ما در تمام امور، تابع امامان باشیم و روش‌های اختراعی برابر آنان، ایجاد نکنیم. علت آن هم این است که ائمه همه چیز را بیان کرده‌اند و «نکته‌ای از لطایف معارف نیست که روایات وافی هدایاتشان از آن خالی» باشد. اساس این مطلب این است که خداوند، آنان را به عنوان هادی و راهنما معرفی کرده، شرایط علمی لازم را در اختیار آنان گذاشته، و از سوی پیامبر^(ص) مهتری آنان مورد تأکید قرار گرفته است: «افاخم و اعظم پیغمبران به اصطفای و سروری ایشان گواهی داده‌اند، و به بیان اجتناب و مهتری ایشان به آشکار و نهان زبان ثناخوانی گشاده‌اند». طبعاً با توجه به این اصل، باید صرفاً از آنان پیروی کرد: «هر نیک بختی که به اهل بیت پیغمبر گزید و پیروی ایشان گزید، و پا از جاده انقیاد بیرون نهد، و سر از راه ایتام نکشید، به رستگاری جاوید رسید؛ و هر دل سختی که سخن نشنید، و مانند این صوفیان عنید، گاه، خودسر چرید و گاه، نشان راه از مخالفان دل سیاه پرسید، و به فریب کجروشان تحلف ورزید، در گرداب اضطراب طپید تا کارش به هلاک جاوید انجامید، و چندان که به خود پیچید نسیمی از نوید شکفتن گل آرام به مشام امیدش نوزید».

از این عبارت، روشن می‌شود که او صوفیان را کسانی می‌داند که از دایره تمسک به اهل بیت، خارج شده‌اند. این در حالی است که هیچ یک از اعمال آدمی، بدون حبّ اهل بیت و اصل قرارداد پیروی از آنان مقبول درگاه الهی نخواهد بود. وی ضمن ترجمه چندین حدیث می‌گوید: «از این احادیث و بسیاری از احادیث دیگر که این مختصر گنجایش ایراد آنها نیست، ظاهر شد که حال جماعت صوفیه که اهل بیت پیغمبر را به وجوب اطاعت نشناخته‌اند و پیروی مخالفان گمراه بر خود لازم ساخته‌اند، چیست».

گفتار دوم کتاب، با عنوان در لعن ماندان ائمه انام و تغیر دهندگان شعائر اسلام، تأکیدی بر جدا کردن شیعیان از دیگران و اینکه لازم است تا به اصول تولّی و تبرّی پای بند باشیم: «چنان که محبّت و مودّت انبیا و اوصیا و سایر برگزیدگان خدا واجب و لازم است، بغض و عداوت سرکشان کفرکیش و اسلام نمایان نفاق اندیش فرض و محتّم

است». در حقیقت در ادبیات ضد صوفی آن دوره، تصوف به عنوان جریان‌ی که وابستگی به تشیع ندارد و به عکس، ریشه در تسنن دارد، نگریسته می‌شد و دایما از این بحث می‌شد که سابقه تصوف، به مذهب مخالفان باز می‌گردد. به همین دلیل است که علم الهدی، در اینجا، و در ادامه فصل قبل، از انحرافی که پس از رحلت رسول^(ص) رخ داد سخن گفته، و در واقع، بحث را قدری به عقب برده است: «از جمله بدبختان این امت که بیزاری از ایشان واجب است و موجب قربت، آن گروهند که از آغاز طلوع آفتاب جهان تاب بعثت تا هنگام رحلت آن حضرت، هیچ گونه دست از ملت جاهلیت که در زمان فترت داشتند، نکشیدند، و پیوسته دلبسته پرستش بتها بوده» و زمانی هم که اسلام آوردند، بسیاری شان، ایمان واقعی نداشتند. به همین دلیل، آنها امامت امام علی^(ع) را که بر اساس حدیث موالات بود، نپذیرفتند. وی به بخشی از تلاش‌هایی که بر اساس نقلها از سوی این گروه‌ها، برای مقابله با دستور رسول^(ص) رخ داده و حتی توطئه‌هایی که برای قتل آن حضرت بود، از جمله حدیث عقبه، پرداخته است. مورد دیگر، مقاومت برابر دستور رسول خدا^(ص) برای رفتن به همراه سپاه اسامه بود که از آن سرپیچی کردند: «پس در انتظار وفات سید کاینات می‌بوده، اکثر اوقات رنگارنگ تزویرات به کار می‌فرمودند، و در طریق گردانیدن بیخردان از جاده استقامت و ثبات اقدام اهتمام می‌فرمودند». به علاوه، برنامه را به گونه‌ای تنظیم کردند تا کسی را که می‌خواستند، به جای پیامبر^(ص) به مسجد بفرستند تا نماز بخواند، هرچند رسول^(ص) برنامه را بر هم زد. مهم‌تر از اینها، تلاش آنها برای ممانعت رسول^(ص) در نوشتن چیزی بود که می‌خواست برای امت بنویسد و نگذاشتند. عبارات وی در اینجا، قدری تند است که به اجبار، می‌بایست برخی از کلمات را حذف می‌کردیم و این البته در ادبیات مذهبی آن دوره، امری عادی است.

به گفته وی، همه این کارها، سبب شد تا پس از رحلت، مسیر دیگری جز آنچه رسول^(ص) می‌خواست دنبال شود. اشاراتی به ماجرای سقیفه و منازعه مهاجر و انصار دارد و این که در نهایت، زمام امور را در دست گرفتند و «نجبای ابرار و نقبای اخیار را به تقریب راستی گفتار و درستی کردار به کربت غربت انداختند. قواعد ملت و قوانین شریعت را از قصور بضاعت و وفور شناعت از استواری کیانیده، ویران ساختند، و

اوامر و نواهی الهی را پایمال نخوت سرکشی و روسیاهی گردانیده، قدر نعمت اطاعت و فرمان برداری نشناختند... میراث آل رسول را ادانی و اسافل بردند. بتول و عترت بتول را به ابطال حق و احقاق باطل آزرده. زبان بهتان و اعتدا به گفتن سخنان ناسزا نسبت به سالار زمره اولیا و شهسوار معرکه لافتی گشودند. رؤس منابر و وجوه محاضر و محافل را به ارتقاء و اقتدار کفار و ارازل شرمسار و خجل نمودند، و مودّت ذی القربی را به عداوت آل عبا و تعظیم اسباط مصطفی را به تسمیم اولاد مرتضی مبدّل ساختند.

تا اینجا، بحث بر سر انحراف کلی است که میان امت اختلاف افکند و مردم را دو گروه تقسیم کرد. اما اینها چه ربطی به تصوف دارد؟

چنان که اشاره کردیم، هدف از این توضیحات این است که با وصل کردن صوفیان به مذهب مخالفان، زمینه محکومیت آن را در جامعه شیعی هموار کند. «اول خانقاهی که بعد از ظهور دین اسلام بنا نهادند، خانقاهی بود که در رمله شام یکی از امرای کفار از برای او و هم کیشان او اختراع نمود». مقصودش در اینجا از کفار، مسیحیان شام و ترسایان آن نواحی است. پس از این اولین خانقاه، تصوف میان مسلمانان رواج یافت که نمونه شناخته شده او برای نویسنده، سفیان ثوری است. در واقع، او تصوف را ریشه گرفته از نصارا دانسته است که به دامان سنیان نشست و ریشه یافت. به گفته او، بستر این کار هم، تمایل به زهد افراطی بود که به تدریج به تکلف رسید: «این طایفه که به اوصیا و خلفای خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - اعتقاد امامت ندارند، و سلوک راه کرامت و منهاج سلامت را یکسو گذاشته، مصداق والباقی فی النارند، رفته رفته در توسیع دایره تصوف و تعسف چندان تقشف و تصلف بکار بردند که نقوش تاثیر تلقّف جواب تعطف و تلطّف، و سوالب تلهف و تأسف را از ضمیر تعرف به تکلف سپردند».

فرو رفتن در این مسیر به جایی رسید که این جماعت صوفیان «ترک واجبات و ارتکاب محرمات را در حق و اصلان مقام فنا باعث اعتلای درجات وانمودند، و جمیع اوامر و نواهی الهی را به توجه مقیدان قیود نزول و صعود و ناخرمان بارگاه شهود دانسته، خود در آرامگاه وحدت وجود از تجشّم تعلّم آداب رکوع و سجود آسودند، و این خوابهای پریشان را با بسی از اباطیل الحاد نشان، فریقی در عالم مراقبه و مکاشفه

دیدند، و فریقی دیگر از ایشان از صنایع پشمینه پوشان و خنایید تقشف فروشان شنیدند، تا رسیدند به مقامی که رسیدند». علم الهدی، بیشتر این رفتارها را ریاکارانه می‌داند که به هدف، فریفتن ابلهانی دیگر به کار گرفته می‌شود: «حقاً که دقایق ریا را از این صوفیان بادپایا باید آموخت که همواره پاسداری مراسم آن را ناگزیر و ناچار می‌شمارید، و از برای فریفتن ابلهان نابکار در هیچ یک از تطوّر اطوار جنبش و قرار دقیقه‌ای از دقایق آن را فرو نمی‌گذارند»، و در این باره، همان ابتدا، حکایتی از رفتارهای ریاکارانه صوفیانه نقل می‌کند. رفتاری که ابوهاشم صوفی و سفیان ثوری بنیاد گذاشتند «از آن تاریخ تا این روزگار، این شیوه رذیله که اردل و وسایل شوق عصای رستگاری و نجات است». او این دو نفر را متهم می‌کند که گرچه به ظاهر اهل زهد و تقشف بودند، لباس‌های خشن می‌پوشیدند، اما «در زیر آن جامه‌های بسیار نرم راحت رسان می‌پوشید، و از مردمان می‌پوشانید». وی وعده می‌دهد که در مباحث بعدی بیشتر به این امر بپردازد.

اشکال اصلی این روش، در نگاه علم الهدی، بدعت آمیز بودن این رفتارهاست. حتی «بعضی که به حسب ظاهر مذهب شیعه و امامیه را پسندیده‌اند، و به امامت ائمه علیهم السلام گرویده، و در شمار اهل ایمانند، گاه سنت را بدعت نام می‌نهند، و گاه بدعت را سنت می‌دانند. و بعضی دیگر از تحمل این بار خود را برکنار داشته، تعصب مذهبی از مذاهب را سدّ راه وصول می‌خوانند، و بعضی دیگر نه از اینان و نه از آنانند؛ بلکه سرگشته و حیران همواره در طلب حلوا و نانند».

در واقع، این که آنان سخت‌گیری مذهبی و تقید به انجام تکالیف شرعی را مانع از «وصول الی الله» می‌دانند، اشکالی است که به نظر علم الهدی به آنان وارد است. به خصوص که «فریقی از طوایف ملحدان را عقیده آن است که توجیه تکالیف شرعی مخصوص نادانان و دوران است، اما واصلان که در معرفت حقیقت اشیا به درجه علیا رسیده‌اند، و به دوستی حق پیوسته از هر کس و هر چیز پیوند بریده‌اند، از تقید عبودیت رهایی یافته، در مقعد صدق وصول مأمول آرمیده‌اند؛ پس نشاید که نماز گزارند یا روزه دارند و خود را در زلازل سلاسل اطاعت شریعت گذارند». صوفیان، توجیهاتی برای فرار از انجام تکالیف شرعی دارند و «گاه می‌گویند مقصود از ارتکاب

انواع عبادات و اجتناب از اصناف منکرات، تهذیب اخلاق است از مهلکات رذایل، و در حق امثال ما که بواطن خود را از اخلاق ذمیمه پیراسته، و به ملکات حمیده آراسته‌ایم، توسّل به اینگونه وسایل نیست بجز تحصیل حاصل». گاهی هم «با ادعای استغراق در بحر فنا و استخلاص از تشبّث به اذیال ماسوی، از ترک واجبات اندیشه ناک نیستند، و از انهماک محرّمات نیز هیچ‌گونه باک ندارند، حرکات خود را از قبیل حرکت سنگ آسیا و سایر جمادات می‌شمارند، و می‌گویند همچنان که حرکات جمادات بدون محرّکی از خارج صورت پذیر نیست، هرآینه استحقاق عقوبت از ما ساقط است، و ملامت کردن ما در نافرمانی مسبب از غایت جهالت و نهایت نادانی است».

نهایت این که این رفتار بدعت آمیز که نوعی سرپیچی از دستورات اسلام و پیروی نکردن از ائمه اطهار است، سبب شده است تا آنان «از پیش خود رسمی که مستند به کتاب و سنّت نباشد» ایجاد کنند، بدعتی که مورد نهی صریح امام علی^(ع) قرار گرفته است. در روایات ما مردمان بدعت ساز، توفیق توبه هم ندارند، و حتی «بر تقدیری که صاحب بدعت توفیق پشیمانی و انابت یابد و بازگشت تواند، شاید که آن توبه را شایسته قبول درگاه الهی داند تا کسانی را که گمراه کرده باشد، آگاه نکند، و یک یک را از آن گمراهی برنگرداند؛ بلکه به مجرّد این نیز امیدوار حصول استجابت و قبول انابت نتواند بود». وی در این باره که دین سازان به امر شیطان دست به این کار می‌زنند، روایتی طولانی نقل کرده و کار صوفیان را نوعی دین سازی نام نهاده است.

گفتار سوم رساله «در نکوهش سکوت و آرام به هنگام ظهور بدعت در شرایع اسلام» در این باره است که باید با بدعت مبارزه کرده، و نباید در قبال آن ساکت بود: «این معنی خردپرور در خبر معتبر از حضرت پیغمبر به این عبارت خجسته اثر ورود یافته: «إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن له یفعل فعلیه لعنة الله»، [کافی: ۱/ ۵۴] یعنی هرگاه در امت من بدعتها نمودار شود، پس باید که دانا دانایی خود را اظهار کند. پس هر کس داند و اهمال ورزد لعنت خدا بر او باشد». در این باره، روایات دیگری هم نقل می‌کند. به گفته وی، سکوت عالمان در برابر بدعت، به هیچ صورتی قابل قبول نیست زیرا: «هرگاه زمره دانشوران که پاسبانان مراسم شریعت و حارسان معالم دینند، در حالت شیوع بدع مستنکر از فتنه انگیزان ضلالت گستر در گریزگاه اعراض نظر و اغماض بصر

نشینند، به اندک فرصتی قواعد ملت خیرالبشر و شعایر شرع انور را زیر و زیر گشته، ناپینایان مصادر و موارد عیب و هنر بینند، مرید و مراد فریفتگان دواعی فساد و افساد در اطراف قری و اکناف بلاد پا از جاده اطاعت و انقیاد بیرون نهاده، و در چراگاه نفار و شراد افتاده، و رؤسا و اذئاب ارباب بدعت و ارتیاب در هر باب دست و زبان به خلاف صدق و صواب گشاده، به اراده اکتساب مال و جاه زیاده مراقت مهجور و مرفوض دلدردگان هوس پرور را از مقارفت مسنون و مفروض در مهاوی نفور و مغاوی غرور انداخته، مزاملت دیوان رجیم عتلان زنیم را از ملازمت طریق مستقیم و متابعت دین قویم نگون سار قعر جحیم و سوگوار عذاب الیم ساخته، مزخرفات اقاویص و اقاویل سالکان مسالک تنزیه و تهلیل را پایال خیال محال تشبیه و تعطیل گردانیده، و مزیتات اکاذیب و اباطیل ناسکان مناسک توحید و تمجید را به تسویل تنظیمات تنزیلات تذیل و تأویلات علیل از اتباع حجت و افتقار دلیل کیانیده، اختراع جهال و اسافل به اغفال از حق و ایغال در باطل ناقض اوضاع براهین و دلایل گردیده، ابتداع ضلال و اراذل به تهوین حالی و ترین عاطل اساس اصول و فروع مسائل را از هم پاشیده، و بالجمله مداهنه و مساهله دانشمندان خجسته کردار در نکیر و انکار مبتدیان نابکار، کار به جایی رساند که داور بردبار به یک بار بی گناه و گناهکار را مشمول عقوبت بی زنهار گرداند». روشن است که وی با چه ثری می کوشد تا ابعاد یک نکته را آشکار سازد. وی برای روشن کردن ابعاد فاجعه بار این سکوت، به چندین روایت استناد و آنها را ترجمه کرده است.

بخشی از رفتاری که باید با اهل بدعت داشت، این است که از نشست و برخاست با آنها باید پرهیز کرد، چنان که در روایات به این امر توصیه شده است.

از این که بگذریم، علم الهدی، در این گفتار، به نقد ایده صلح کل صوفیان پرداخته، و اساس آن را همین می داند که آنان تعصب روی مذهب داشتن را روا نمی شمردند. به گفته وی، آنان روی مفهوم حق و باطل، مرز بندی مشخصی ندارند. طبعاً، لعن هیچ کسی را هم جایز نمی شمردند: «این طایفه غیر خائفه، از انهدام قواعد لازم الاحکام آنچه را در این مقام صلح کل نام نهاده، و جمعی از لثام کالانعام را از فضائل آن خبر داده اند که با هیچ یک از ملاحده و کفار بد نباید بود، و با جمیع فسقه و فجار تواضع و مهربانی باید نمود». وی به تحلیل های آنها در این باره پرداخته، و این که مثلاً می گویند: «با صلحای

نیکوکار و فجّار مردم آزار یکسان معامله باید نمود، و هر کس دل به عداوت بست یا دست و زبان به آزار گشود، در آخر کار پشیمان خواهد بود، زیرا که تواند بود کافر و فاجر از کفر و فجور برگردد، و با اسلام و صلاح بمیرد، و تواند بود که متعبد متشرّع فاسق و مبتدع شود، و راه معصیت و بدعت پیش گیرد». وی بحث نسبتاً مفصلی هم درباره لعن دارد و این که دلایل شرعی آن در لعن کردن در برخی از موارد و به عبارتی مستحقان لعن، کدام است. وی این مطالب را در نقد صوفیان مطرح می‌کند که میانه‌ای با لعن کردن ندارند.

گفتار چهارم رساله با عنوان «در ستایش ذکر پروردگار و اشعار به اختلاف اصناف اذکار» درباره بحث ذکر است که از مباحث مهم مربوط به صوفیان است. این که صوفیان، باور به گفتن برخی از اوراد و اذکار خاص خود دارند، و آنها را به شکل‌های ویژه اجرا می‌کنند، و مسائل بسیار دیگر در این زمینه، یکی از تفاوت‌هایی است که میان آنها و باقی مسلمانان در اجرای شعائر دینی و مذهبی وجود دارد. به همین دلیل، علم الهدی، به تفصیل به این بخش پرداخته است.

روشن است که ذکر گفتن، امری مسلم و مورد تأکید قرآن است و بارها در آن و نیز احادیث، توصیه به یاد خداوند شده است. در این باره علم الهدی، آیات و اخباری را در دو بخش می‌آورد. وی در این زمینه توضیحات مستوفی آورده، و توان گفت که بحث وی از ذکر در آیات و روایات، و معنای آن، خود یک بحث مستقل خوبی است. در جایی می‌نویسد: «درایت این روایت وافی هدایت نمود که حال و بال و نکال کسانی که غافل باشند از یادآوری معبود چه خواهد بود. همچنان که عاقبت فرار از صولت کفّار، فساد دنیا و خرابی دین است و بقرار رو از کارزار گردانیدن و در بوادی نامرادی سوگوار به هر سو دویدن، افروزنده آتش خشم جان آفرین است. وخامت غفلت از یاد پروردگار خاک مذلت و صغار بر رخسار زندگانی بیختن است، و با هواجس و ساوس شیطانی و همزات خطرات امانی زیستن از شادی ایادی سرافرازی جاودانی گریختن است».

از اموری که فصلی از این گفتار به آن اختصاص یافته، ذکر مداوم است، چیزی که هم شکر نعمت‌های الهی است و هم سبب حفظ تثبیت آدمی به حبّل الله می‌شود: «قطع نظر از ورود دلایل نقلیه، و نمود شواهد عقلیه، باید پرتو نظر و ایافتگان خرد پرور برین

منظر تابد که هرگاه خداوند بی‌مانند، با غایت بی‌نیازی و کبریا، بنده پوینده نشیب و فراز شدّت و رخا را یک نفس فرو نگذارد، شاید که بنده مستمند با نهایت مسکنت و ابتلا در تطور اطوار راحت و عنا و تفنن اوطار خوف و رجا نفسی بی‌یاد او جلّ شانه برآرد؛ و به هنگام تصادم هواجس ناهنجار و تراکم وساوس روزگار، از تمسّک به عروه و ثقای بخشایش پروردگار، و تشبّث به جبل متین، مقلّب قلوب و ابصار غفلت و ذهول روا دارد، و به جز ستایش و نیایش داور بردبار نقشی بر لوح اندیشه اقبال و ادبار نگارد».

فصل دیگر درباره انواع ذکر الهی است: «گاه به دل باشد و گاه به زبان، و گاه جامع باشد میان این و آن» ذکرى که جمع میان زبان و دل باشد، بهترین ذکرهاست. یکی از انواع ذکر، شکر نعمت‌های الهی است: «حقیقت شکر آن است که سراسر نعم جسمانی و روحانی را از او جلّ شأنه دانى و به شایستگی قبول حصول آن شادمان بوده، فراخور بضاعت استطاعت همت بر ادای مراسم حسن اطاعت گمارى. چه شکرگزاری عبادتی است در دل و زبان و دست و پا و چشم و گوش و عقل و هوش و سایر مشاعر و ارکان ساری».

در میان ذکرها، خود فرایض دینی و مستحبات، نمونه روشنی از نوعی ذکر است که خداوند آنها را توصیه کرده است. در میان اینها، شایسته‌ترین ذکر، خود نمازهای واجب است.

در کنار آن، پرهیز از منکرات و مکروهات نیز بخش دیگری است که دایره ذکر را کامل می‌کند: «هر چه را از صغایر و کبایر باطن و ظاهر پیرامون مقاربت آن نگشته باشی، به مقتضای ناسپاسی حدود الهی، نعمت توفیق عصمت آن را به غایت عظیم‌القدر شناسی از نعمت‌های نامتناهی. و تا توانی از حق سپاس قدرشناس قلبی و زبانی کم نگردانی و نکاهی». آمدم و گناه کردیم، در این مرحله، توبه راهی است که انسان را به مسیر اصلی باز می‌گرداند. علم الهدی، این بحث را هم ضمن فصلی آورده و به روش خود، به آیات و اخبار تمسّک می‌کند. توبه خود نوعی ذکر الهی است: «باید که عرق ریز ناصیه تفکر رجب المجال، در کرور سوابق شهور و مرور خوالی احوال، برای قضای حق تخلّص از نکال رذایل اخلاق و قبايح اعمال اندوهگین و شکسته بال در زاویه از زوایای اعتزال نشسته، به محاسبه نفس و مراقبه احوال پردازد، و بقایای تحویلات جوارح و ادوات جسمانی را از اوامر و نواهی الهی که به تخیل و تماطل تسویلات نفسانی در

معرض تلف و تباهی مانده به نیروی استیفا و استقصای آگاهی مستخلص سازد».

آنچه که به این نوع کارها روح می‌دهد، همین است که مرتب و مداوم، در جریان انجام هر کالی، به یاد خداوند باشی، چیزی که در واقع، اصل تذکر و یاد خداست. بخش دیگری از تذکر و یاد خداوند، تفکر در صنع الهی است، تفکری که قلب را آگاه کرده و بیدار نگاه می‌دارد. وی علاوه بر این، فصلی را هم به این اختصاص داده است که آداب تفکر در صنع الهی چگونه است، و چطور باید به طور مداوم در صنع الهی نگرست و بر اساس آنچه در عالم هستی رخ می‌دهد، یاد خدای و عظمت او را کرد: «هرچه از فنون مصنوعات گوناگون صانع بیچون، به نظر اندیشه آرد، نقشی تازه بر وجنات صفحات تذکر روزافزون نگارد. مانند حرکات بروج و نجوم، و شهب و غیوم، برکات صحاری و جبال، و آکام و تللال، تکاپوی بی‌آرام افلاک و ستاره، جستجوی مستدام ثوابت و سیاره، هبوب ریاخ و نزول امطار، نبوع عیون و تلاطم ابهار، حصول اثاث و فروش از فضول انعام و وحوش، جریان سفینه بر روی بحر زخار با چندین احوال و اوزار، سیر گشتی بیابان و چگونگی آفرینش آن، خانه‌های مسدّس زنبوران بی‌زیاده و کم، و فرمان روایی یعسوب ایشان در تدبیر کار خانه بر وجه اتم».

علم الهدی در اینجا، بسیار ادیبانه و زیبا، و البته با همان نثر خودساخته اش، به بحث از عظمت الهی و آفرینش پرداخته و با انواع و اقسام عبارات، تشبیهات و استعارات، روی تذکر و یاد خداوند تأکید می‌ورزد: «پرندگان را چگونه در میان زمین و آسمان بازداشته، و هر یک را به رنگی تازه و آهنگی خوش آوازه نگاشته. میوه‌های گوناگون از قطعات متجاوره زمین به یک آب پرورده، و هر یک را به کیفیتی و خاصیتی متفرّد و ممتاز کرده. در یک شاخ خار و تمر نهاده، و یک جوهر را شایستگی خلّ و خمر داده. در لعاب زنبور شفا و حلاوت گذاشته، و احجار و صخور را به بها و طلاوت افراشته. از میان سرگین و خون شیر صافی پاکیزه خوش گوار روزی بندگان ساخته، و اصناف اطعمه از آن بر وفق خواهش گرسنگان پرداخته. طاموس را به رنگینی بال و پر مست نخوت کرده، و هزار دستان را به یک خنده گل از خود برده. قطره باران را در صدف لؤلؤ شاداب گردانیده با آن صفا و درخشندگی، و نطفه مستهان را در رحم زنان بعد از پیمودن مراحل جنینی به اقصی منازل جوانی رسانیده با این زیبایی و فرخندگی.

مستنبط حقایق و معارف، مستدرک دقایق و طرایف، مظهر انواع هنر و اصناف کمال، مصدر غرایب صنایع و عجایب اعمال، محطّ رحال عواید و منایح، مصبّ زلال محامد و مدایح. و از جمله آیات وحدت کردگار بیچون و دلایل یگانگی آفریننده برتر از احاطه عقول و دریافت عیون، انتظام برکات نفوس و ارواح در سراسر ازمنه و قرون، با اختلاف حرکات نقوش و اشباح مختلفه الفنون، تعاضد مقاصد و مارب گوناگون، با تعاند اوطار و اطوار در جمیع مراتب جنبش و سکون. چه سان موجودات با تباین ذوات و صفات به مددکاری هم پرداخته‌اند و با هم پیوسته...

به گفته علم الهدی، در مسیر زندگی، اگر آدمی از دنیاگرایی پرهیز کند، باب تفکر در ورود او گشوده شده و در وجودش زنده خواهد شد. این همان تفکری است که آدمی را به نیکی و عمل به آن تشویق می‌کند. به عکس، حبّ دنیا، راه تفکر را به روی آدمی می‌بندد. وقتی آدمی درست بیندیشد و فکر کند، دست از آرزوهای بیهوده و پوچ بر می‌دارد. نویسنده با قلم سحر و زیبای خود این وضعیت را وصف می‌کند، و سپس می‌نویسد: «بالجمله تفکر در این بوادی به امثال این منادی عمده اسبابی تواند بود که یکباره قطع امل نماید، و سالک مسالک تهذیب اخلاق و تصویب اعمال را ناگزیر است که به دستیاری همت بلند این کمند ناپسند را از پای سلوک طریق ارجمند گشاید، و بداند که تطویل امل، رفته رفته به تسویل گسل و نسیان اجل گراید، و نسیان اجل آهسته آهسته بر دواعی تعطیل عمل به لیت و لعل افزاید».

در این میانه، و در وصل کردن ذکر الهی، همراه با تفکر و دست برداشتن از دنیا خواهی، بحث از توصیه به دانش اندوزی می‌شود. بخشی از این مباحث را در رساله درایت نثار هم با عباداتی گاه شبیه و گاه متفاوت می‌بینیم. در اینجا، به تفصیل از اهمیت علم یاد می‌کند و آیات و اخبار را در تأیید مدعای خود می‌آورد. اگر این دانش نباشد، آدمی راه به جایی نمی‌برد: «اگر معماری کیاست دانشوران که رعایت ثبات دعایم دینند نباشد، رفته رفته بنیان رحی نشان ایوان به ویرانی گراید، و آهسته آهسته اصول و ارکان از هم پاشد، دلمردگان بی‌هنر و صوفیان ضلالت گستر پیروی شرع انور را پایمال اغفال و اهمال ساخته، به تنکیر معروف و تعریف منکر پردازند، و خربندگان تن‌پرور و نامتدینان حیل‌گر احقاق حقوق یکدیگر را از نظر انداخته، بدون تمییز نفع و

ضرر خودسر بدعتهاى بلندآوازه سازند. هر يك در قضای حوایج و جلب مكاسب خود كوشش خواهد نمود، و چندان كه تواند از نصیب دیگران كاسته بر نصیب خود خواهد افزود، و تلاش این معنی باعث هرج و تخلیط فراوان و مثمر افراط و تفریط بی‌امان خواهد گردید، و به اندك فرصتی در میان ایشان از ظهور تباغض و تغالب و وفور تخالف و تكالب كار مددكاران و هم كیشان به محاربه و كارزار خواهد انجامید. و هرآینه در آن صورت صفحه امید ضعفا و زیردستان از نقش مراد سفید ماند. و صحیفه ایام اقویا و زبردستان از ارقام آثام سیاه گردد.

این چه علمی است كه وی بروی آن تأكید دارد؟ به نظر او، این علم دین است كه آدمی را به آنچه باید، آشنا می‌سازد و دل را روشن می‌كند، نه علم دنیاوی كه درباره طبیعت و شناخت علل و عوامل آن است. عبارت او این است: «علوم دین است كه آموختنش وسیله سرفرازی روز بازپسین است و اندوختنش ذریعه ارتقاء و صعود دار الخلود؛ نه علم دنیا از قبیل معرفت لیت اختلاف مناظر و مرایا و دانستن کیفیت انقلاب عناصر و بركات حركات كواكب و مانند اینها از متعلقات حصول مقاصد متناوب الورد در وصول فضول آسایش ناپایدار و آرایش بی‌سود، كه تحصیل آن هیچگونه در تسهیل سبیل پرستش داور و دود دخیل نتواند بود». البته، به صورت حاشیه‌ای، این علوم دنیویه بی‌سود، می‌تواند در امر پرستاری معبود كمك كند: «بلی می‌تواند بود كه تفكر در بعضی علوم دنیویه بی‌سود، در پرستاری معبود، به نیتی شایسته و قصدی محمود فكّ قیود بیهوده تواند نمود. مثلاً تفكر روشناسان حكم لوامع در ودایع طبایع از این جهت كه هر يك دلیلی است ساطع بر نفاد قدرت و كمال حكمت صانع به غایت ستوده و محمود است و در عداد مشیّدات ركن نخستین از اركان اصول دین معدود، و تذكر عجایب خلقت جاندار و بیجان كه خلعت هستی یافته و تبصر غرایب زمین و آسمان كه پرتو قدرت یزدان بر آن تافته، زداينده زنگ غفلت تواند بود. از مرآت فطرت روشن دلان مسعود بر وجهی كه بعضی از فصول گفتار نقاب استار از رخسار اعتبار آن گشود».

به گفته علم الهدی، علم دین، باید خالصانه باشد نه ریاکارانه، و این همان است كه بارها در روایات مربوط به علم، از آن مذمت شده است. راه خلوص در علم دین این است كه «دیده ور تفكر به هنگامی كه سبیل تفقه و تبصر پیماید رعایت ترتیب نماید، و بعد از تصحیح

عقاید از اهم به مهم گراید، و مادام که از تکمیل بصیرت در وظایف جابت عینیات نپردازد، رخش عنایت در وادی کفایت کفائیات نتازد، و به مجرد تسویل غوایت خود را در معرض تعیر و تویخ ارباب هدایت سیل درایت نیندازد، و آنچه را به هیچ یک از صفات رجحان موصوف نشارد، در ورای پرده اختفا و استار گذاشته موقوف دارد.

تفکری تفکر است که آدمی را به «آرامگاه اعتدال» برساند و از «مضلات تفریط و افراط» دور نگاه دارد. در این زمینه، باید اهل صبر و بردباری بود تا به آن نقطه دست یافت. وی در اینجا، بر اساس اصول اخلاق ارسطویی، در همه خصلت‌ها، روی اصل اعتدال تأکید دارد. در این معنا، «زهد روی دل از خواهش فضول دنیا گردانیدن است و از تعب طلب آرمیدن، و به عبارت اُخری به قدر کفایت و بلاغ خرسندی داشته به همان معاش گذرانیدن و بود و نبود زواید را یکسان دیدن» است. کلید رسیدن به این نقطه صبوری و ورزیدن و بردباری است که علم الهدی روی آن تأکید خاص دارد و روایات و آیاتی در ارزش آن می‌آورد.

در اینجا، باز فصلی را به علم، آن هم از راه تأمل در آفرینش اختصاص داده و تصریحاً می‌گوید که مقصودش علوم مربوط به شناخت مبدأ و معاد است: «از جمیع علایق و عوایق پیوند بریدن و از حدایق معارف و حقایق شقایق لطایف و دقایق چیدن، عرق ریختن ناصیه کوشش و اجتهاد، به اندازه شایستگی و استعداد، در معرفت متعلقات مبدأ و معاد، از علوم مقصود بالذات از ایراد سرای ایجاد، گاه به مطالعه کتب و رسایل، و گاه به مذاکره افاضل و امثال، اقتضای طریق مستبین، و اتباع دلایل و براهین، در تنزیه ذات بیرون از دریافت بصایر و عیون و تقدس اسما و صفات برتر از احاطه اوهام و ظنون پی بردن به حکمت ابداع آنچه به قلم اختراع نگارش یافته، به قدر مرتبه بصیرت و شناسایی، واقف شدن از کیفیت صدور و حدوث هرچه پرتوهستی بر آن تافته فراخور حوصله طاقت و توانایی استبصار بدایع حقایق مخلوقات چه پاینده و چه ناپایدار....» و با همین نثر، توضیحات وی در ستایش علم شناخت مبدأ و معاد، از روی تأمل در طبیعت و شناخت براهین دیگر ادامه دارد.

گفتار پنجم «در نکوهش حرکات ناهنجار در مقام یادآوری داور بردبار» به مرکز دایره بحثی که علیه صوفیان آغاز شده، نزدیک می‌شود. تا اینجا، بحثهایی درباره

اهمیت ذکر شده، و ابعاد آن شرح داده شده است، و اما در اینجا، گفته می‌شود که کارهای زشتی که صوفیان در امر ذکر آن هم با انجام حرکات ناهنجار به عنوان ذکر دارند درست نیست، و دلیل آن این است که «هر کاری را که شارع ستوده و مکلفان را ترغیب به آن فرموده، حدّی دارد محدود که از آن درنبايد گذشت و تجاوز نشاید نمود». بنابراین این رفتارها، از آنچه شارع دستور داده بیرون و طبعاً مطرود است. چه فرقی است بین این که فرمان خدا درباره تعداد رکعات نماز صبح زمین گذاشته مثلاً سه رکعت بخوانیم تا آن که از خودمان روشی را برای عبادت ابداع و اختراع کنیم: «اگر یکی از روزها که روزه داشتن آن حرام است روزه دارند یا در غیر موسم مقرر حج گزارند، یا در ذکر پروردگار از حد مرسوم درگذرند و فریادهای مستانه برآرند و طریق اعتدال سپارند، و بالجمله هر عبادتی که موافق فرمان الهی است پسندیده و محمود است به شرط رعایت حدود، و هرچه بنای آن بر سرکشی و طغیان باشد دلیل روسیاهی است و به صاحبش مردود». هر فعلی از نظر شرع حکمی دارد، و باید در حد همان حکم شرع با آن رفتار کرد.

علم الهی در اینجا به تفصیل درباره انواع حکم شرعی بحث کرده، و تفاوت آنها را بیان می‌کند. واجب عینی و کفایی، مندوبات که آنها هم به گفته وی عینی و کفایی دارد. چنان که واجبات هم، برخی از جمله ارکان هستند و برخی عادی‌اند. گناهان هم برخی کبیره و برخی دیگر صغیره‌اند. این نشان می‌دهد که شرع، برای هر فعلی، حدی را معین کرده که از آن نباید تجاوز کرد: «بعضی دیگر چنان نیست که ترکش از شرایط ایمان باشد بلکه ارتکاب آن موجب عقوبتی گردد که کمتر از عقوبت کبایر گناهان باشد. مانند صورت حیوان ساختن و گوش بر آواز ساز انداختن، و حریر و زر پوشیدن مردان، و گردنکشی زنان از اطاعت فرمان شوهران». حتی کراهت هم مراتب دارد و پرهیز از «مکروهاتی که کراهت آن افزون تر باشد بیش از اجتناب مکروهات دیگر باید» باشد.

وقتی دایره احکام این قدر تعریف شده و محدود باشد، بهتر می‌توانیم درباره اعمالی که صوفیان از خود درآورده‌اند، قضاوت کنیم. نمونه آن در آدابی است که برای ذکر گفتن و فریاد کشیدن اختراع کرده‌اند: «پندار تصوّف پوشان خیره سر و تعرّف فروشان بی‌خبر که فریقی از ایشان را گمان چنان است که ذکر پروردگار جهان که زبده شعایر

ایمان است، مقصور بر تهلیل و تکبیر و تسبیح و مانند آن است، و حقیقت آن نیز مجرد تحریک زبان است، و همانا این بیدلان کوتاه نظر را نه از دانش اثر و نه از بینش نشان است، و این پندار ناهنجار بسیاری از آسیمه سران تمیز مداخل غفلت و اعتبار را پابند سلاسل زلازل اغترار ساخته، و عرق ریزان ناصیه انقیاد را از وصول منزل مراد و لزوم جاده اقتصاد به مراحل ذوات الابعاد دور انداخته، فطرت خداداد را به مجرد این اعتقاد از دست داده‌اند، و هر چند در بوادی جدا ساختن اصلاح از افساد گردیده به این وادی نیفتاده‌اند که عمده مصارع اغترار به هنگام ذکر پروردگار، کردار این صوفیان ضلالت مدار است، از پیش خود بدعتی چند اختراع کرده‌اند و عبادت نام گذاشته، و رسمی را که مستند به کتاب خدا و سنت رسول نیست، بر رسوم شریعت افزوده‌اند و مستحسن پنداشته. در اینجا به روایاتی که این قبیل کردارها را نکوهش کرده می‌پردازد، و مهم تر که توصیه‌های قرآن را درباره خواندن خداوند از روی «تضرع و خفیه» ناقض این روشها دانسته آن را تعدی می‌نامد.

از اینجا به بعد، علم الهدی، به تفصیل به نقد رفتارهای ویژه صوفیان در امر «ذکر» پرداخته و با ارائه آیات و روایات و نیز استدلالهای خاص خود، و نیز در قالب نثر ویژه خویش، به انتقاد از آنها می‌پردازد. وی از این که صوفیان این چنین راه اعتدا و تعدی را طی کرده در شگفت است و می‌نویسد: «در حیرتم که سبب اعتدا و طغیان در اطاعت فرمان چیست، و این فریاد و افغان که در کهسار پندار و بیابان گمان پیچیده از برای شنوایدن کیست». آنگاه با تندی می‌گوید: «زهی وقاحت نمایان که صوفیان خواهند قباحط طغیان چرخ زنان و فریادکنان را در صباح ذکر یزدان پنهان کنند، و صراحت عصیان آفریننده دل و زبان را به سیاحت ساحت نصاحت ایمان نام نهند، و ندانند که صرافان نقود بندگی معبود، مس پاره‌ای چند زراندود را در معرض احتمال قبول نیارند، و راصدان مراصد زیان و سود نمودی چند بی‌بود را در بازار شناسایی مقبول از مردود به پیشیزی نشمارند. لیکن مدار پندار تصوف پوشان غریان از پیرایه اقتدار تمیز امور بر وفور غرور است، و قصور شعور».

به گفته وی، ذکر، امری است که باید آهسته و آرام گفت، و البته نباید به فریادهای مستانه و رقص زنانه مشغول شد: «پیش از این دانستی که ذکر قلبی تأثیرش در تنویر